

بی‌نظیر یا کم‌نظیر است منتشر کرد و رسماً این تقصیر را پذیرفت.

از نظر خیلی‌ها این یک فاجعه بود و از نظر خیلی‌ها هنوز هم محل اختلاف است که آیا صدور این اطلاعیه کار درستی بود یا نبود. برخی می‌گفتند بالاخره اشتباهی یا جنایتی صورت گرفته بود، اما اعتراف کردن چه لزومی دارد. خیلی‌ها این مسأله را صحیح نمی‌دانستند اما رئیس جمهوری وقت صلاح می‌دانست که وزارتخانه اطلاعیه بدهد.

آن زمان، تعدادی دستگیر شدند و بنا بود بقیه افراد هم دستگیر شوند. از نظر من پرونده خیلی روشن بود؛ یعنی می‌شد حداکثر ظرف یک الی دو ماه پرونده را آماده کرد و به دادگاه فرستاد، چون موضوع اصلاً پیچیده نبود. در چنین مواردی معتقد هستم باید با مسأله آن طور که اتفاق افتاده برخورد کرد و با مسائل سیاسی پیچیده‌اش نکرد. درست مثل پرونده آقای دکتر نجفی شهر دار سابق تهران.

#### ■ قتل‌های زنجیره‌ای به این سادگی‌ها هم نبود.

از نظر من ساده بود و باید زود تمامش می‌کردیم، ولی وقتی من از سازمان قضایی بیرون رفتم مدیران بعدی ترجیح دادند مسأله را دنباله دار کنند و بزرگترین اشتباه را مرتکب شدند و کاری را که چند سال بعد انجام دادند باید چند ماه بعد انجام می‌دادند؛ یعنی موضوع را خیلی پیچیده کردند.

#### ■ خودتان فکر می‌کردید روزی وزیر اطلاعات بشوید؟ یا اصلاً تلاشی برای آن کردید؟

از همان روز استعفای آقای دری، از دیگران می‌شنیدم که ممکن است بنده گزینه پیشنهادی برای وزارت اطلاعات باشم. ابتدا جدی نمی‌گرفتم اما بعد از مدتی دیدم هرکسی از راه می‌رسد این موضوع را مطرح می‌کند. وقتی دیدم خطر دارد جدی می‌شود، ترجیح دادم چند روزی گوشه‌ای پنهان شوم.

#### ■ مگر تمایل نداشتید؟ به هر حال این شانس می‌بود که نصیب هرکسی نمی‌شد.

نه تنها تمایل نداشتیم که مخالف هم بودم. به هیچ کدام از سمت‌هایی که تا امروز داشتم، مایل نبودم و بواسطه شرایط ناچار به پذیرش آنها شدم. باورم این بود که در هر جایگاهی قرار می‌گیرم روش اخلاقی خود را حفظ کنم و از آن پست و جایگاه به نفع مردم و مظلومان استفاده کنم، اما وقتی بحث رفتن به وزارت اطلاعات مطرح شد، نگران شدم که به دلیل پیچیدگی‌های این کار نتوانم به وظیفه خود عمل کنم و تحت تأثیر فضا قرار گیرم. ببینید، در دستگاه قضایی همه چیز کشف است و بالاخره آدم می‌تواند بگوید فلان پرونده را قبول نمی‌کنم، ولی در سیستم اطلاعاتی کار سخت و پیچیده است. به همین خاطر ترجیح دادم چند روزی از نظرها دور باشم چون تصور می‌کردم اینگونه چند روزی دنبال من می‌گردند و وقتی می‌فهمند فلانی نیست، بیخیال می‌شوند و می‌روند سراغ گزینه‌ای دیگر. با خودم گفتم دورتر از چابهار در ایران نداریم و بهتر است به همانجا بروم. به همسرم سفارش کردم به هیچ کس نگوید که من کجا رفته‌ام. به قصد سفر یک هفته‌ای به چابهار رفتم و در خانه‌های سازمانی ارتش اقامت کردم. یکی دو شب که گذشت، یک مرتبه دیدم فرمانده پایگاه سراسیمه پیش آمد و گفت از دفتر فرمانده کل قوا زنگ زده اند و با ما دعوا کرده‌اند که چرا نگفتید فلانی در چابهار است.

#### ■ از کجا فهمیده بودند؟

ما با مسئول دفتر رهبر معظم انقلاب آقای گلبایگانی ارتباط خانوادگی داشتیم و هنوز هم خانواده‌شان با ما رفت و آمد دارند. در هر حال، با منزل ما تماس گرفته و سراغ من را گرفته بودند، خانم هم ابراز بی‌اطلاعی کرده بودند. آقای محمدی گلبایگانی سابقاً در نیروی هوایی بودند و اصلاً از همانجا هم با حضرت آقا آشنا شده بودند. ایشان پیش خودشان حدس زده بودند که من یا به مشهد رفته‌ام یا به چابهار. به همین خاطر با نیروی هوایی تماس گرفته و متوجه شده بودند. از دفتر فرمانده کل قوا گفته بودند همین امشب یونسی را به تهران بیاورید. مسئولان پایگاه ترسیده بودند و تصور می‌کردند قرار است من بازداشت شوم. خلاصه فردای آن روز با هواپیمای اختصاصی من را به تهران آوردند و همان صبح از دفتر رهبر معظم انقلاب تماس گرفتند و گفتند ایشان می‌خواهند با شما صحبت کنند. وقتی به محضرشان رسیدم، گفتند ما با آقای خاتمی برای وزارت اطلاعات روی شما توافق کردیم. این را هم فرمودند که «دوره قبل هم من نظرم روی شما بود ولی آقای خاتمی قبول نداشت». گفتند فردا بروید پیش آقای خاتمی و با ایشان صحبت کنید. با آقای خاتمی مفصل صحبت کردم. ایشان گفتند من از شما یک سؤال و یک درخواست دارم: سؤال اینکه علت مشکلی که در ماجرای قتل‌های زنجیره‌ای برای وزارت اطلاعات پیش آمد چه بود و چرا وزارت اطلاعات یک دانشمند را می‌کشد؟ پاسخ دادم که گرچه وزارت اطلاعات در حال حاضر یک نهاد امنیتی است اما اساس این وزارتخانه یک نهاد نظامی است و از دل نظامی‌ها درآمده است. عمده‌اش از سپاه آمده و بخشی هم از ارتش. این نیروها

به اینجا نیامده تا کار اطلاعاتی نکنند، بلکه آمده‌اند تا کار عملیاتی نکنند؛ آمده‌اند بجنگند؛ آمده‌اند بروند جبهه و شهید شوند؛ آمده‌اند ضد انقلاب را بگیرند و بکشند. آقای خاتمی از این حرف‌ها خیلی تعجب کرد و گفت ما اشتباه کردیم که از ابتدا وزارت اطلاعات را به شما پیشنهاد نکردیم.

#### ■ و درخواستش

از گاو صندوقش فرمی در آورد و گفت بخوانید و اگر مصلحت می‌دانید امضا کنید. خواندم و گفتم امضا نمی‌کنم. چرا؟ چون براساس آنچه در آن فرم آمده بود من باید تعهد می‌دادم که در عزل و نصب همه معاونان و مشاوران وزارتخانه با رئیس جمهوری هماهنگ باشم. آقای خاتمی از این حرف من خیلی تعجب کرد و اصل ماجرا به نوعی عوض شد. خدا حافظی کردیم و رفتیم. آن موقع رهبر معظم انقلاب نماز مغرب و عشا را به جماعت می‌خواندند. آقای خاتمی در حاشیه نماز به رهبر معظم انقلاب ماجرا را شرح داده و گفته بود فلانی آمد پیش من ولی مسئولیت را قبول نکرد و وزیر قولش با شما زد. آقا هم خیلی ناراحت شده بودند. آقای حجازی با من تماس گرفت و گفت چرا پیشنهاد وزارت اطلاعات را رد کردید؟ گفتم من رد نکردم بلکه شرط آقای خاتمی را رد کردم. گفت فردا بیایید برای آقا توضیح دهید. خدمت آقا رفتم. ایشان گفتند آقای یونسی شما پیش من قبول کردید ولی وقتی آنجا رفتید، رد کردید؟! گفتم من شرط ایشان را رد کردم. فرمودند شرط چیست، برایشان توضیح دادم، آقا گفتند: اتفاقاً آقای خاتمی درست گفته است، من هم اگر رئیس جمهوری بودم چنین توقعی داشتم. عرض کردم این وزارتخانه با جاهای دیگر فرق دارد. شرط رئیس جمهوری در هر وزارتخانه‌ای درست است جز وزارت اطلاعات،

به این دلیل که رئیس جمهوری می‌خواهد از چه کسی جز شخص وزیر، اطلاعات لازم درباره معاون و مشاور من که باید درباره آنها با رئیس جمهوری هماهنگ باشم، را کسب کند؟! در وزارت اطلاعات به جز وزیر، همه مقامات مخفی هستند و هیچ پستی آشکار نیست. بنابراین برای اینکه رئیس جمهوری بداند فلان آقا اصلاً در وزارت اطلاعات هست یا نیست، پستش چیست و غیره، از چه کسی جز وزیر می‌تواند بپرسد؟! رئیس جمهوری برای کسب این اطلاعات باید از من سؤال کند یا مثلاً با آقای خسرو تهرانی و آقای ربیعی مشورت کند. در این صورت آن وقت دیگر من وزیر اطلاعات نیستم و آن دو نفر وزیر هستند. حرف آخرم این بود که وزیر اطلاعات نمی‌تواند مشروط کار کند چون آن وقت بچه‌های وزارتخانه متوجه می‌شوند که به جای وزیر باید با افراد دیگر هماهنگ شوند، چرا که مدیریت دست افراد غیر از وزیر است. آقا از این استدلال من خیلی خوششان آمد و به آقای حجازی رو کردند و گفتند باید از اول ایشان وزیر می‌شد. در نهایت رهبر معظم انقلاب گفتند من رئیس جمهوری را قانع می‌کنم که شرطشان را بردارند و چنان شد.

■ آن زمان پیش‌بینی می‌شد در جلسه رأی اعتماد، جناح راست که اکثریت مجلس را در دست داشتند برانین

در دست‌ساز شوند.

دقیقاً همین‌طور بود. از طرفی چهره‌ای همچون آقای ناطق نوری رئیس وقت مجلس بود و اصلاح‌طلبان در اقلیت و از طرفی دیگر، استعفای اجباری آقای دری ضربه شدیدی به جناح راست بود، بنابراین توقع نبود من رأی بیاورم یا حداقل رأی زیادی بیاورم چون مجلس برای قدرت‌نمایی در مقابل رئیس جمهوری که وزیر هم راستاً با آنها را مجبور به استعفا کرده بود، فقط یک راه داشت و آن رأی ندادن به وزیر جدید یعنی من بود.

#### ■ ولی شما تأیید رهبری را داشتید.

بله، تأیید رهبری خیلی مهم بود. البته صحبت‌هایم در جلسه رأی اعتماد هم بشدت اکثریت مجلس را به من متمایل کرد و در کمال تعجب، بالاترین رأی را آوردم. حتی بعد از آن، رهبری گفتند من صحبت‌های شما را گوش دادم، خوب حرف زدید اما فکر نمی‌کردیم زیاد رأی بیاورید. در دور بعد هم بیشترین رأی را آوردم.

■ جایی گفته بودید در سال ۷۶ به آقای ناطق نوری رأی دادید، اما بعد به آقای خاتمی علاقه‌مند شدید. چه شد که این علاقه شکل گرفت؟ چنانچه مواضع شما در منصب‌های قضایی تقریباً راست‌گرایانه بود اما بعد از سال ۷۶، به جناح چپ

از همان روز استعفای آقای دری، از دیگران می‌شنیدم که ممکن است بنده گزینه پیشنهادی برای وزارت اطلاعات باشم. ابتدا جدی نمی‌گرفتم اما بعد از مدتی دیدم هرکسی از راه می‌رسد این موضوع را مطرح می‌کند. وقتی دیدم خطر دارد جدی می‌شود، ترجیح دادم چند روزی گوشه‌ای پنهان شوم